



۲۰۱۸/۰۳/۱۱

ولی احمد نوری

شاعر زن و شهامتش در سرودن شعر عریان

چند گفتار عریان در مورد شعر عریان

یادداشت راقم: این نوشته را من در ۸ مارچ ۲۰۰۶ یعنی دوازده سال قبل به پیشواز روز جهانی زن نوشته و به بی بی بسیار عزیز "بهار سعید" اهداء نموده بودم. امروز با ته و بالا کردن عالم های کاغذ پاره ها آنرا دوباره یافتم و مثلی که نامه عریان دوست گرانقدرم دانشمند کم همتا جناب سید هاشم سدید را با سروده های عریان سعدی شیرازی دو هفته قبل نشر نموده بودم این یافته عریان را برای اشتراک با شما خوانندگان عزیز دوباره به نشرش می سپارم. ولی احمد نوری



چندی قبل میرمن بهار سعید شاعر آزاده و برزنده افغانستان، دیوان اشعار خویش را با یک حلقه کسبیت ثبت شده سروده هایش به آواز گیرای خودش به من فرستاد و افتخار مطالعه سروده های نابش برایم میسر شد.



من قریحه و چکیده های گران بهای این شاعر خوش طبع را که در عین زمان پیام آور آزادی

بهار سعید شاعر فرزانه افغانستان

های زن است، از دل می ستایم و از ارسال گرانبها اثر متذکره به اینجانب ابراز امتنان

می نمایم. خواندن این مجموعه زیبا و اشعار ناب آن و تبصره های یک تعداد قلم بدستان و مطبوعاتیان به جناب مولوی شهاب در جراید خارج وطن (۱) مرا نیز واداشت تا مکتون دل خود را در مورد، خالی نمایم. به عقیده من در اینجا ضرب المثل بسیار مشهور که «افغانها مرده بد و زنده خوب ندارند» کاملاً صدق می کند.

(۱) موضوع پارچه های شعر عریان "بهار سعیر الحان" و تبصره های زهر آگین نویسندگان افغان در هجرت در شماره های ۱۴۷، ۱۵۱، و ۱۵۲ هفته نامه امید چاپ امریکا، قابل دریافت است.

(۲) اشعار "بهار سعید" را منحصیث یک زن، دور از اخلاق و عفت خواندند و او را متهم به سنت شکنی کردند.

بیا در بستر امشب

ز عشق آتشین تو به سوز دیگرم امشب به رویائیکه می بینم که تابی بر سرم امشب
چو قرص ماه آتشپاره افی در برم امشب بدستان تو می بخشم تن عصیانگرم امشب

بیا در بستر امشب

برای حس گرمایت به حسرتگاه تنه‌ایم به بستر بیتو میسوزم، به آتشگاه بیجایم
چو شاخ عشق ترروئیده این حرص زیبایم که داغ بوسه هایت گل زند بر پیکرم امشب

بیا در بستر امشب

بروی شانه هایت ریز، عطر تازه مویم به دور گردنت پیچد دو دستم تا به بازویم
به تنگ سینه ات بفشار جسم داغ و خوشبویم بشعرم بهر آغوشت خودم عریان ترم امشب

بیا در بستر امشب

فرار از خود نمایم در بر و دوش تو میگردم زهرسو درتو میپیچم، عسل نوش تو میگردم
بشور و شوق سرمستی هم آغوش تو میگردم دوتا پیکر یکی گردد، ترا درخود برم امشب

بیا در بستر امشب

** * **

ما افغانها برای سخن (چه ملفوظ باشد چه مکتوب) بعضی معیارهایی داریم که عدم مراعات آن در اقل، کلام را ناهنجار جلوه می دهد و شخصیت گوینده آن را منعکس می سازد. از جانب دیگر ما یکعده (نیمه پیمبران سخنور) داریم که ذکر نام آنها همیشه مترادف با اخلاق حمیده بوده و ما هر جمله از کلام آنها را سرمشق اخلاق جامعه خود قرار داده ایم. لیکن جناب آقای محمد داؤد موسی، نویسنده چیره دست افغان، توسط مثال های متعددی از سعدی، حافظ، بیدل، خوشال ختک، ماشوخیل، مولوی بلخی و غیره نشان داده اند، اگر ما در شعر این استادان «پندار نیک، گفتار نیک و رفتار نیک» که یگانه ارمغان موثق آنها می باشد، دقت نمائیم، به یک دو رویگی مایوس کننده ای رو به رو می شویم. سوالی که باید هرکدام ما با وجدان خود مطرح نمائیم اینست که اگر این معلمین اخلاق خجسته امروز، هم عصر ما می بودند، آیا با ملاحظه کلام شان باز هم حاضر می شدیم که آنها را به حیث معلم خانگی اولاد

خود استخدام نمائیم؟ سؤال موجه دیگر هم اینست که اگر ما در مورد گفتار این استادان با چنین معضله اخلاقی بر می خوردیم، آیا در کردار و پندار آنها نیز جای تردید و شک باقی می ماند یا باید به گفته "سعدی" که (خطا گرفتن بر بزرگان خطاست) سکوت اختیار کنیم؟

چون سخن از دوگانگی شخصیت استادان سخن مطرح می گردد، می خواهیم از من هم مثالی در ذهن خوانندگان بماند. شعری را که در ذیل به مطالعه شما خوانندگان می رسانم از یک شاعر بزرگ و محبوبیست که نمی توان او را به خاطر سرودن این شعر تکفیر کرد و سنت شکنش نامید (۲)، برعکس می باید او را ستود و بر بیان حقیقت و شعر نابش آفرین گفت. (هویت ایشان را در اخیر این مقال معرفی می کنم و اکنون شما را می گذارم که از خواندن این شعر نغز وی لذت ببرید :

شامگاهی دو جوان ، دو رفیق	قصد آزار دختران کردند
در به روی جهانیان بستند	خویش را از همه نهان کردند
لُخت گشتند و مست افتادند	هر چه دل گفت آنچنان کردند
به شرار شراب و شهوت و عشق	شرم را طرد ، از آستان کردند
دودِ سیگار و بویِ عطر و شراب	خانه را همچو بوستان کردند
بسکه از لعلِ یار بوسیدند	خطِ مشکین چو ارغوان کردند
دست از زلف سوی پستان رفت	نرم نرمک هوای ران کردند
پسران دست بر زمین بردند	دختران پای بر آسمان کردند
راز های نهفته را ، هر یک	به رخ یکدیگر عیان کردند
عضو های لطیف و نازک را	سخت مانند استخوان کردند
گاه فراز آمدند و گاه فرود	گه چنین و گهی چنان کردند
چون کماندار چرب دست دلیر	تیر ها راست بر نشان کردند
چشم ها سرخ گشت و رگها سبز	پس فلان در پیی فلان کردند
دختران کام دل چو بگرفتند	قصد این پیر ناتوان کردند
بوسه بر روی من زدند ز دل	سعی در کار من بجان کردند
الغرض حالتی نشد بیدار	گرچه صد بار امتحان کردند
گفتم این است گر جوانی من	چوب در کون زندگانی من

** * **

جناب "مولوی شهاب" به حیث یک عالم متشرع اسلامی نیز درین مورد تبصره ای دور انداخته ای نموده اند که امیدوارم از نظر موشگاف خوانندگان مستور نمانده باشد. ایشان می گویند: « متشرعین راه و روش جداگانه دارند که به اساسات چارگانه دین اسلام (قرآن، سنت پیمبر، اجماع و قیاس) اتکا دارد و متصوفین راه و روش جداگانه که به علوم باطنی و مکاشفات آنها رابطه دارد». سؤالیکه بعد از خواندن این تبصره جناب "مولوی شهاب" وارد می گردد اینست که آیا از نظر یک متشرع کدام راه و روشی که مبنی بر کدام اساس غیر اصول چارگانه فوق الذکر باشد مورد پذیرش مسلمان بوده می تواند یا خیر؟ یقین دارم که جواب این سؤال منفی می باشد.

از قرن ها به اینطرف در عالم اسلام یک نوع نزاع و مجادله بین متشرع (ملا) و متصوف (صوفی) وجود داشته و هنوز هم وجود دارد، که هر کدام برای احراز مقام قیادت مسلمانان می خواهند آن دیگر را از صحنه بیرون نگهدارند. از جمله، متشرعین بعضی متصوفین را مبتدع و بعضاً قرین الحاد می شمارند و برخی از عادات آنها از قبیل رقص، ساز و سماع را خلاف شریعت و مردود می دانند. داستان بهاءالدین ولد، پدر مولانای بلخ که یک صوفی مشهور قرن هفتم بود با فخرالدین رازی مفسر مشهور و صاحب تفسیر "مفاتیح الغیب" شهرت دارد. از اثر همین عناد، بهاءالدین ولد، مجبور شد تا با خانواده خود و مولانا که طفل پنج ساله ای بیش نبود کشور ما را به قصد ترکیه ترک نماید. پاریس، مارچ ۲۰۰۶

